

آلیس در سرزمین عجایب

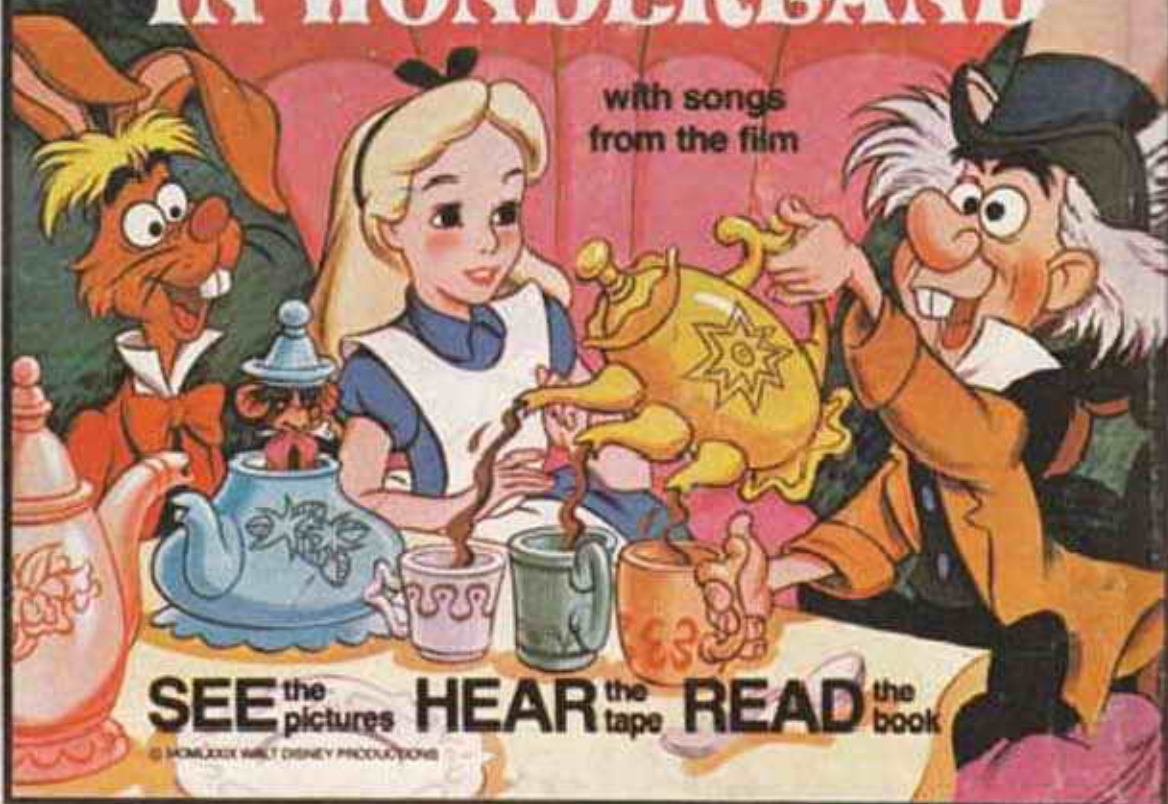


۲۱

WALT DISNEY'S
STORY OF

ALICE IN WONDERLAND

with songs
from the film



ترجمه . مهناز فصیحی
گوینده داستان . شراره شفیعی
با صدای . مریم شیرداد و آقایان طهماسب ، هاشمی ، بشیرمندی
منانی - شهرز و گروه ویژه از هنرمندان رادیو تلویزیون و سینما



آلیس در سرزمین عجایب

ALICE IN WONDERLAND

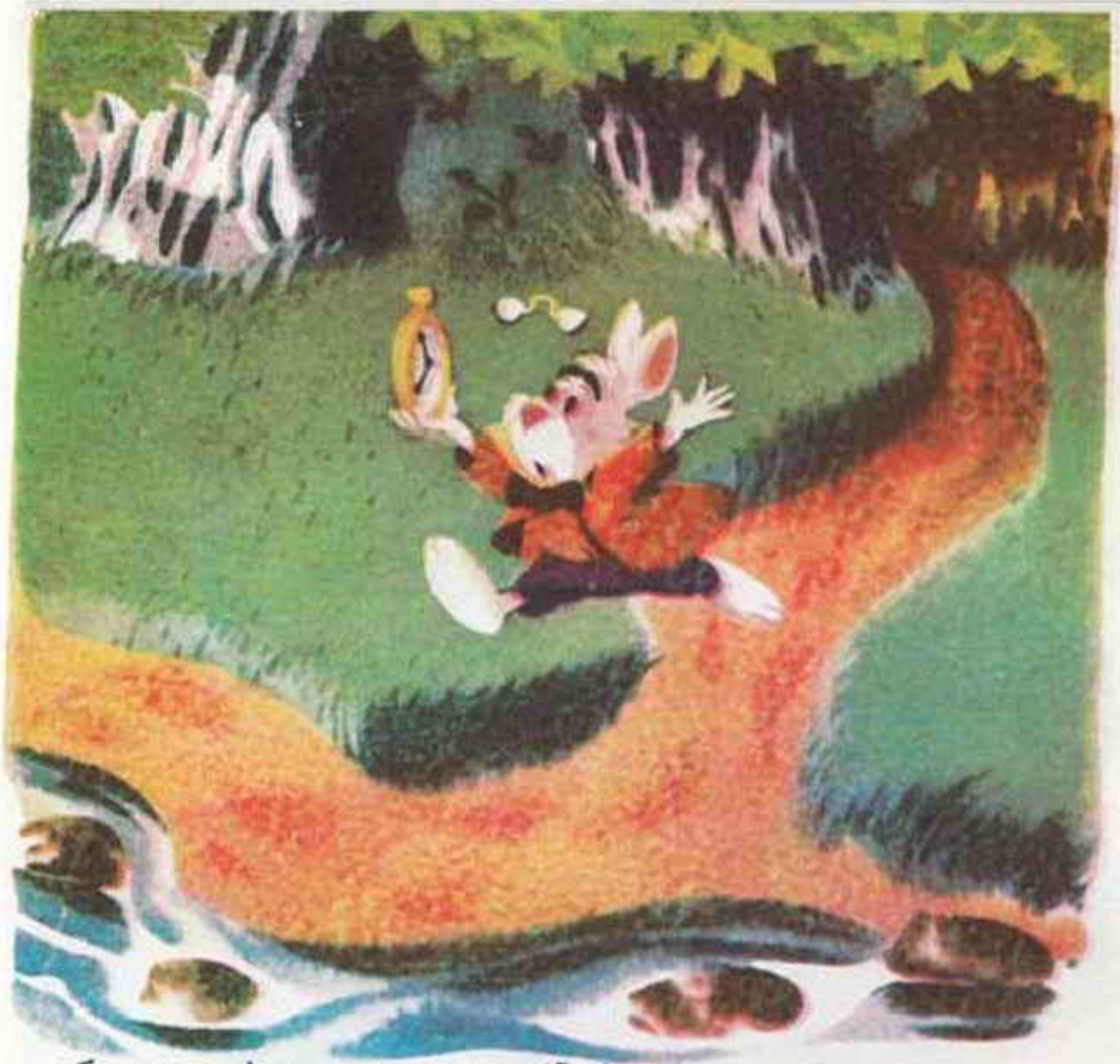




(آلیس در سرزمین عجایب)

بچه‌ها میدونید سرزمین عجایب کجاست؟ خوب بگذارید
من براتون بگم اون جا جایی است که فقط توی خواب و خیال
میشه دیدش. سرزمین عجیبی که هیچ چیز اونطور که باید باشه
نیست. آلیس این سرزمین عجیب را در یک بعدازظهر گرم که زیر
سایه یک درخت خوابیده بود در خواب دید.

Do you know where Wonderland is? It's the place you
visit in your dreams—that strange and wondrous land where
nothing is as it seems. Alice learned all about Wonderland one
warm golden afternoon when she fell asleep under a cool,
shady tree.



اولین چیز عجیبی رو که آلیس در سرزمین عجایب دید یک خرگوش سفید بود که شلوار و جلیقه‌ای بتن داشت. او با عجله از یک جاده عبور می‌کرد و مرتب به ساعتش نگاه میکرد.
دیرم شده. دیرم شده. برای یک کار مهم دیرم شده.
وقت ندارم بکم سلام یا حداقل دیرم شده. دیرم‌شده. دیرم شده، دیرم شده.

The first strange thing that Alice saw in Wonderland was a white rabbit wearing pants and a waistcoat! He rushed down the path glancing hurriedly at his watch. "I'm late. I'm late for a very important date. No time to say hello, good-bye, I'm late, I'm late, I'm late, I'm late!"

آلیس دید که او از روی یک جوب‌پرید و توی حفره یک
درخت قایم شد.

چقدر عجیبه. یک خرگوش برای چه چیزی ممکن است
دیرش شده باشه؟ حتماً "یک مهمونی یا... یا یک چیزی مثل
این.

Alice watched him scurry across a brook and disappear
into a hollow tree. "Now this is curious. What could a rabbit
possibly be late for? It must be a party or something."



آلیس از جوب رد شد و سرش رو کرد توی سوراخ درخت و گفت ،
 برای مهمونی دادن چه جای عجیبه؟
 به سختی از سوراخ درخت رد شد و توی یک تونل تاریک شروع به خزیدن کرد .
 من نباید اینکارو میکردم - آخه من که دعوت نداشتم .
 گاهی اوقات فضولی باعث دردسر میشه .
 اون راهرو همانجا بانتهای رسید و آلیس یکدفعه افتاد پائین
 توی یک سوراخ بزرگ .

Alice crossed the brook and peered into the hollow tree.
 "What a peculiar place to have a party!" She squeezed
 through the opening and found herself crawling down a dark
 tunnel. "I really shouldn't do this. After all, I haven't been
 invited. And curiosity often leads to trouble..." The tunnel
 floor abruptly ended and Alice fell down a large hole!



اما این سوراخ جای کثیف و کهنه‌ای نبود. شبیه یک اتاق بود اما بلند و کوچک که توی اون جا کتابی و قفسه و عکسهایی روی دیوار قرار داشت. آلیس خیلی آهسته افتاد پائین. بنابراین فرصت کافی داشت که باطرافش نگاه کنه و فکر کنه. وای اگر من صاف برم به وسط کره زمین و از آنطرف در بیام چی میشه؟

But it wasn't a dirty, musty hole. It was like a tall, thin house. There were bookshelves and cupboards and pictures on the wall. And Alice was falling very slowly, so she had time to look around and think. "Hmm. What if I should fall right through the center of the earth and come out the other

side?"





آلیس تالایی افتاد زمین . درست موقعیکه خرگوش سفید
 داشت از یک در کوچک میرفت تو .
 آقا خرگوشه خواهش می کنم کمی صبر کن .
 آلیس با زحمت از اون در رفت بیرون .

Alice landed with a bump, just in time to see the White Rabbit disappear through a tiny door. "Oh, Mister Rabbit. Wait, please!" Alice squeezed through the door and found herself outside again.

وای خدا من مطمئنم که اون خرگوش از همین راه رفت .
ولی وقتی آلیس باطرافش نگاه کرد متوجه شد که همه چیز
یا معلقه یا پشت‌روست پیش خودش فکر کرد و کنجکاوتر شد .

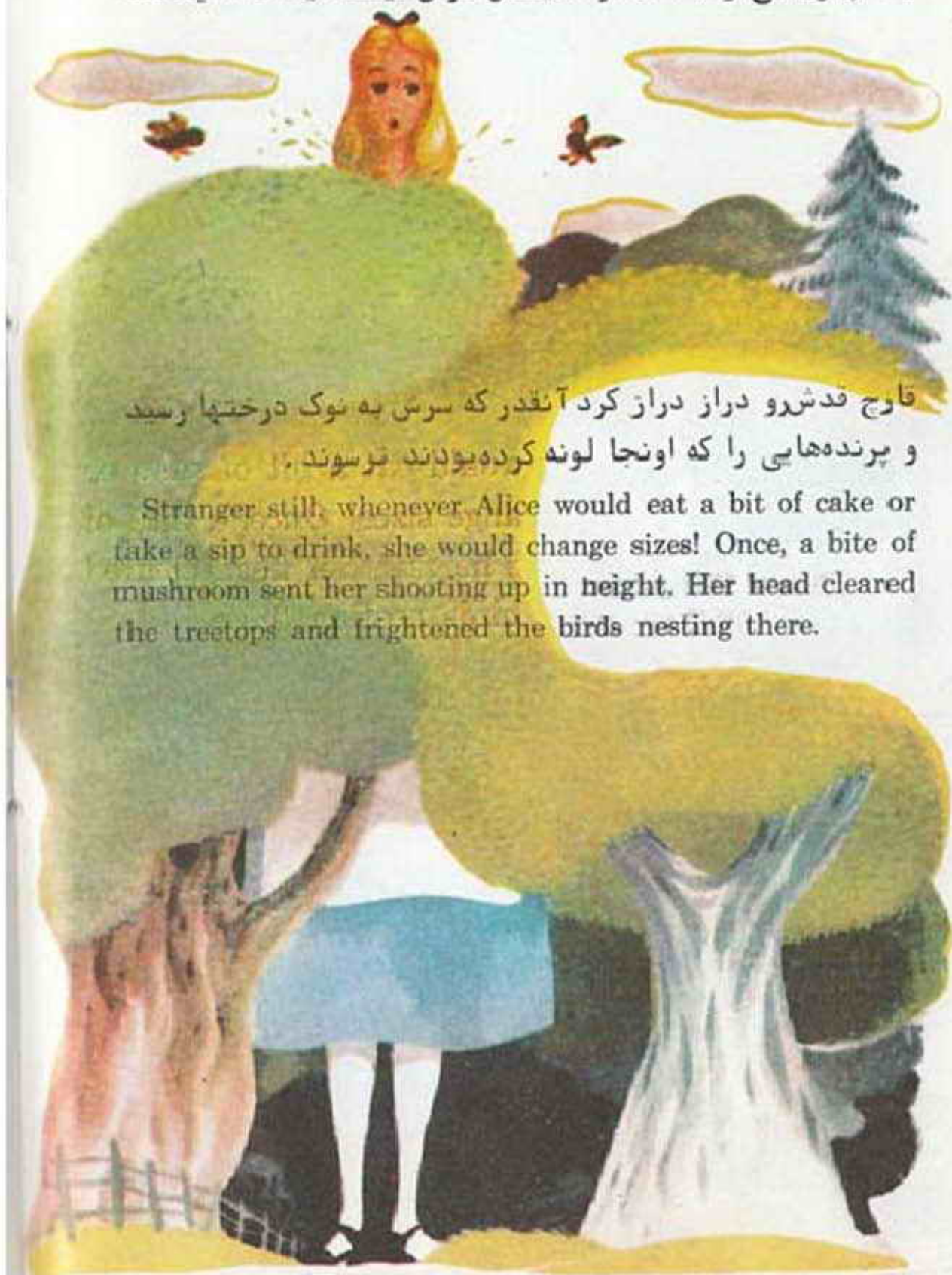
"Oh, dear, I'm sure the White Rabbit came this way." But when Alice looked around, she found everything either upside-down or backwards. "Curiouser and curiouser," thought Alice.



عجیبترا از آنایکه هر وقت آلیس یک تکه کیک میخورد یا
یک چیزی می نوشید اندازه هیکلش عوض میشد. یکدفعه، یک تکه

قارچ قدشو دراز دراز کرد آنقدر که سرش به نوک درختها رسید
و پرندههایی را که اونجا لونه کرده بودند ترسوند.

Stranger still, whenever Alice would eat a bit of cake or
take a sip to drink, she would change sizes! Once, a bite of
mushroom sent her shooting up in height. Her head cleared
the treetops and frightened the birds nesting there.



یک گاز دیگه

اوئو اونقدر کوچولو کرد که گلهاو خرمکسها بالا سرش قرار داشتند.

Another bite made Alice shrink so small that the flowers and the rocking-horsefly towered above her.



آلیس در سرزمین عجایب حیواناتی رو هم دید که حرف
میزدند. شیر ماهی و هدهد و گرم درختی سعی کردند با آلیس
در جستجو و پیدا کردن خرگوش سفید کمک کنند ولی

Alice also met talking animals in Wonderland. There was
the Walrus and the Dodo and the Caterpillar. They tried to
help Alice with her search for the White Rabbit, but they



در حقیقت

وقتشون رو با شعرها و مسابقات مسخره تلف میکردند .
جلو و عقب ، پائین و بالا ، داخل و خارج ، زمین و هوا
فرقی نداره اینجا و آنجا ، وقتی وانستی توهم روپا
بعد آلیس ازشون جدا شد که بره خودش خرگوش سفیدرو
پیدا کنه .

mainly took up her time with funny songs and silly races.
"Forward, backward, inward, outward, bottom to the top!
Makes no difference where you run as long as you don't stop!"
So Alice went off to find the White Rabbit by herself.



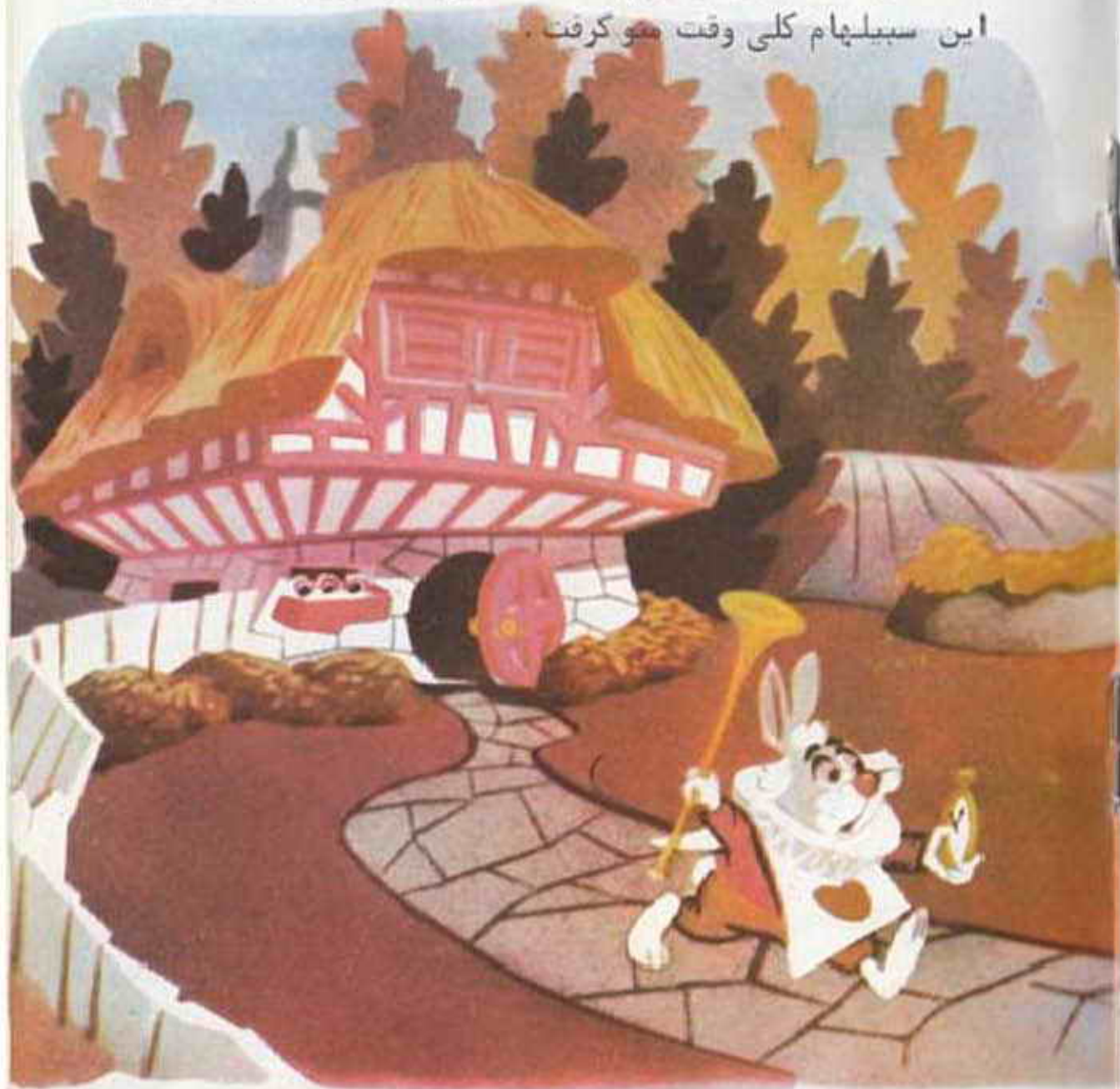
آلیس بیک نقطه خلوت رسید که خانه کوچکی با سقف
صورتی و یک در گرد اونجا بود. پیش خودش فکر کرد.
من تو این فکرم که چه کسی اونجا زندگی می‌کنه؟

Alice came to a clearing, and there stood a small house with
pink shutters and a round door. "Now I wonder who lives
here?" thought Alice.



در همین لحظه در جلوئی باز شد و خرگوش سفید دوید
بیرون.

اوه خدا حقدردیرم شده، اصلاح این گوشهای پشمالوم و
این سبیلهام کلی وقت میوگرفت.



Just then the front door flew open and out raced the White Rabbit! "Oh me, oh my. I'm awfully late! My fuzzy ears and whiskers took me too much time to shave!"

خرگوش سفید نگاه کرد و چشمش بآلیس که دم باغچه ایستاده بود افتاد.

اوه مری آن، ایتجا چه می کنی؟ همیمنظوری اونجا وانستا. یک کاری بکن، اونجا وایستا نه نه بدو دستکشهای منو بیار. دیرم شده. آلیس پرسید آخه دیر برای چی شده؟ خرگوش داد زد دستکشهام

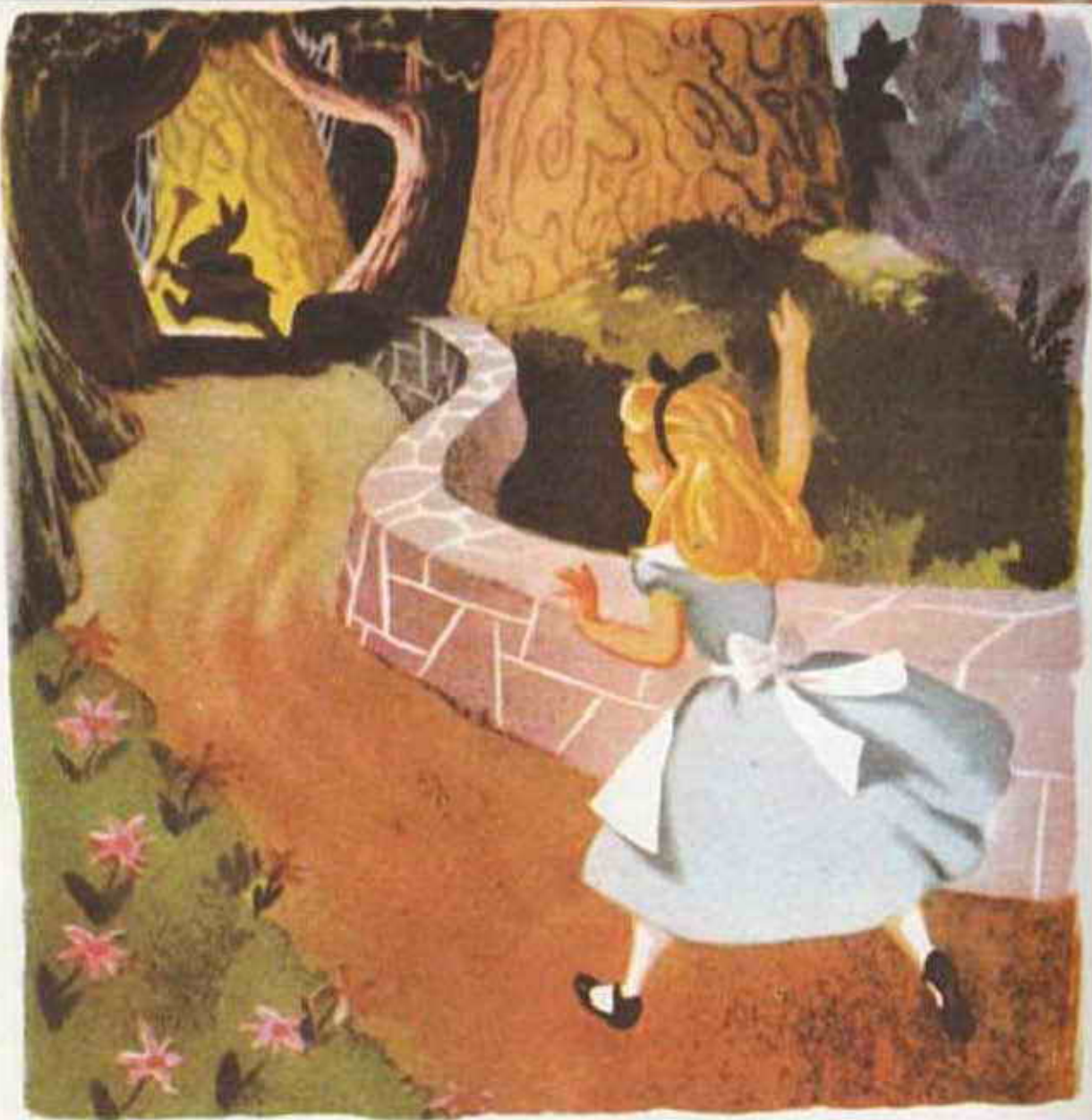
پس آلیس بناچار رفت که دنبال اونها بگرده در حالیکه خوب میدونست که او اصلا "مری آن نیست".

The White Rabbit looked up to see Alice at the garden gate. "Why, Mary Ann! What are you doing here? Well, don't just do something, stand there! No, no, no—go get my gloves! I'm late!"

"But late for what?" asked Alice.

"My gloves!" said the White Rabbit firmly. So Alice dutifully went to look for them, though she knew full well that she wasn't Mary Ann!





وقتی آلیس برگشت که خرگوش سفید دوباره داشت توی
جنگل غیبش میزد.

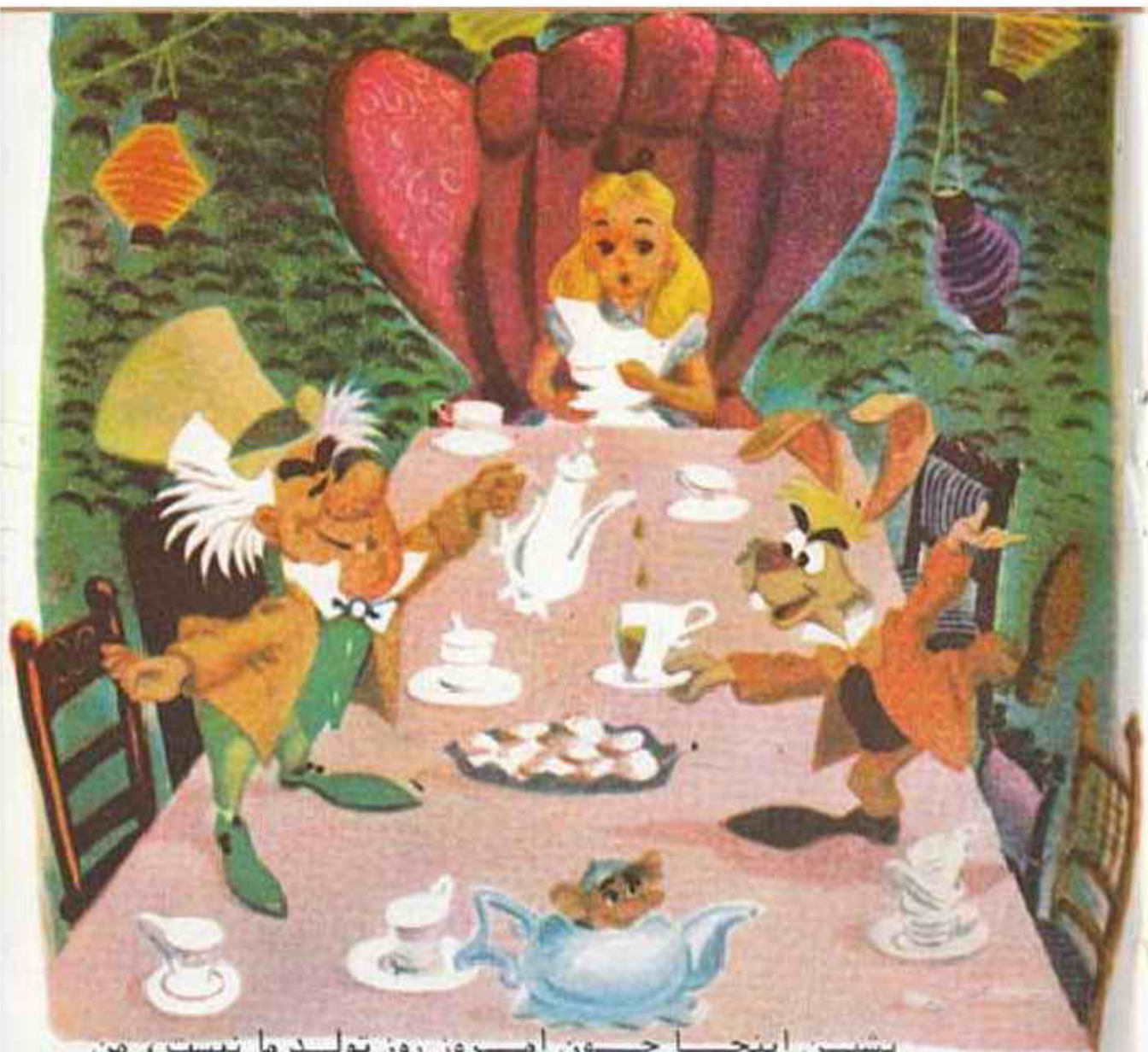
می‌بینی وقتم گذشته، دیگه آبگوشت خرگوش میشم. حتی
وقت ندارم بگم خدا حافظ. دیرم شده، دیرم شده. دیرم شده

When Alice came back, the White Rabbit was just disappearing through the woods again. "You see, I'm overdue—I'm in a rabbit stew! Can't even say goodbye, hello, I'm late, I'm late, I'm late!"

آلیس دوباره بطرف جنگل دوید اما این بار با دو تا
دوقلوی بامزه بنامهای توئی دل دی و توئی دل دام مواجه شد.
آها سلام، دست بده، بگو اسمت چیه شغلت چیه.
بچه‌ها وقتی که آلیس باونها گفت که در پی پیدا کردن
خرگوش سفیده اون دو تا دوقلو او را به مهمانی جای کلاه فروش
دیوانه راهنمایی کردند. کلاه فروش دیوانه گفت.

Alice rushed off into the woods again, only this time she was greeted by a funny pair of twins named Tweedledum and Tweedledee. "Say, 'How do you do' and shake hands. State your name and business!" When Alice said her business was finding the White Rabbit, the two sillies directed her to the Mad Hatter's tea party.





بشین اینجا چون امروز روز تولد ما نیست، من
و خرگوش صحرایی تصمیم گرفتیم روز غیر تولدمون رو جشن
بگیریم.

آلیس بهشون گفت.

اوه امروز روز تولد منم نیست.

و به این ترتیب همه اونها با کیک و چای جشن گرفتند.

"Sit down and join us, my dear," said the Mad Hatter.
"Since it's not our birthdays today, the March Hare and I
decided to celebrate our *un*birthdays!"

"Why, then it's my *un*birthday today, too!" exclaimed
Alice. And they all celebrated with tea and cake.

مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد
مثل روز تولد

شاد باشیم ما بچه‌ها
برقصیم و شادی کنیم
دور شمعها بازی کنیم
هلهله و شادی کنیم
با اینکه هر کدوم داریم یه روز،
هر روز سال شادی کنیم
با همدیگر بازی کنیم
برقصیم و شادی کنیم
هر روز سال جشن بگیریم
شاد باشیم ما بچه‌ها
تبریک بگیریم به‌همدیگر
برقصیم و شادی کنیم



Statistics prove, prove that you've
one birthday, one birthday every year.
But there are 364 unbirthdays—
That is why we're gathered
here to cheer.

A very merry unbirthday to us,
to us.

A very merry unbirthday to us,
to us.

If there are no objections let it be
unanimous.

A very merry unbirthday to us!

A very merry unbirthday to me. To who?

A very merry unbirthday to me. To you?

Let's all congratulate me with a present, I agree!

A very merry unbirthday to me!

Statistics prove, prove that you've one birthday
one birthday every year.

But there are 364 unbirthdays,
Precisely why we're gathered here to cheer!

A very merry unbirthday to all, to all.

A very merry unbirthday to all, to all.

Let's have a celebration, hire a band and rent a hall!

A very merry unbirthday, a very merry unbirthday!

A very merry unbirthday to all!

THE UNBIRTHDAY SONG

A very merry unbirthday to you, to you.

A very merry unbirthday to you, to you.

It's great to drink to someone, and I
guess that you will do.

A very merry unbirthday to you!

آلیس مهمونی را ترک کرد. بعد رسید بیک باغی که
 ورقهای بازی. بعنوان باغبان توش کار میکردند. اونها مشغول
 رنگ کردن رزهای سرخ بودند.
 آلیس از گشنیز پرسید؟
 این چکاریه می کنید؟
 ما اشتباهاً " همه اونهارو سفید کاشتیم. اگر فوراً " همشونو
 قرمز نکنیم ملکه سر مارو قطع می کنه.

Alice left the party and next came to a lovely garden where
 playing cards were working as gardeners. They were all busy
 painting the roses red. "Why must you do that?" Alice asked
 the three-of-clubs.

"We planted white roses by mistake, and the Queen will
 have our heads unless we change them all to red!"

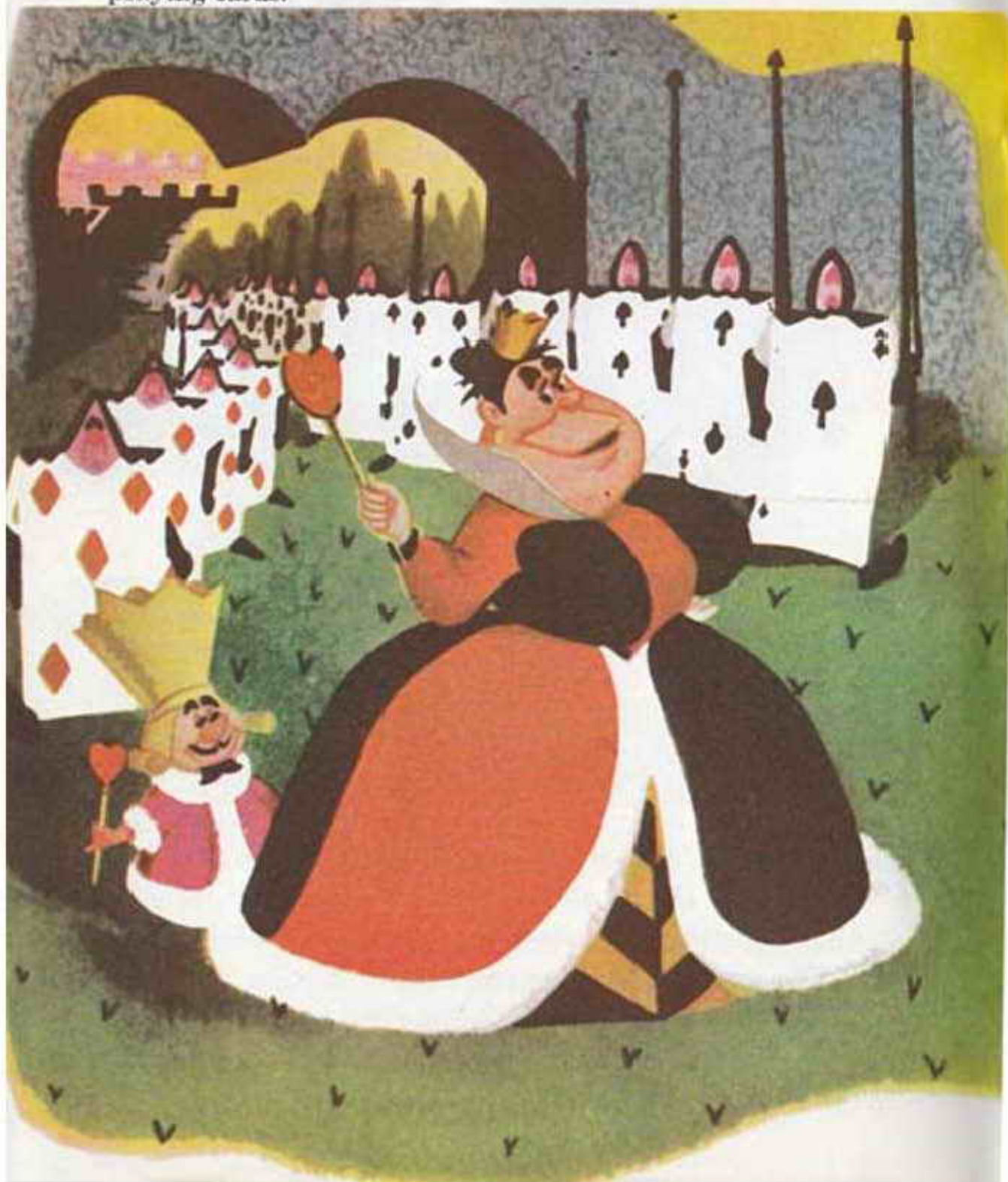


در همین موقع یک ترومپت نواخته شد و تمام کارتها توی
خط شدند و یک صدای آشنا فریاد زد ،
راهرو برای ملکه دل باز کنید .
آلیس از پشت یک ورق سرک کشید و دید که خرگوش سفید
موکب ملکه ورقهای کاغذی را که همان بی بی بود هدایت میکنه .
آها پس برای این جریان دیرش شده یود .
آلیس بی بی بداخلاق و شوهر کمروش رو شناخت . پشت سر
اونها یک صف از ورقهای عبوس در حال حرکت بود .

A trumpet blew and the cards all scampered into line.
"Make way for the Queen of Hearts!" called a familiar voice.



Alice peeked around a card to see the White Rabbit leading the royal procession. "So this is why he was hurrying so!" Then Alice spotted the ill-tempered Queen and her timid little husband. Behind them followed a file of stern-looking playing cards.





بی بی در حالیکه آلیس رو نشو میداد پرسید؟
این کیه. اوه یکدختر بچه است. سرش رو بلندی؟
آلیس تعظیمی کرد

بله علیاحضرت اما من نباید اینجا بمونم. من درصدد
پیدا کردن راه منزل هستم.
ملکه فریاد زد

راه تو؟ اینجا همه راهها راه منه. سرش رو جدا کنید
ورقه های بی بی بطرف آلیس حمله کردند که دستور بی بی رو
اجرا کنند.

"Who is this?" snapped the Queen, pointing to Alice. "Why, it's a little girl. Do you play croquet?"

Alice curtsied. "Yes, your Majesty. But I really mustn't stay. I'm trying to find my way home."

"Your way?" bellowed the Queen. "All ways here are *my* ways. Off with her head!" The Queen's cards rushed at Alice to carry out their orders!

او هو ، من ازتون نمیتروسم برای اینکه جز یک مشت ورق چیز
دیگه‌ای نیستید .

آلیس یک هل به ورقها داد و اونهارو پخش و پلا کرد . این
موضوع بی‌بی‌رو خیلی عصبانی کرد فریاد زد ، سرشرو بزنید .
ورقها دوباره جمع شدند که یک حمله دیگه بکنند .
یک مرتبه آلیس از خواب پرید و دید که هنوز هم زیر سایه
اون درخته .

شکر خدا همه‌اش خواب بود من فعلاً " باندازه کافی سرزمین



"Oh, pooh. I'm not afraid of you! Why, you're nothing but a pack of cards." Alice gave the cards a push, and they went flying in all directions.

This made the Queen very angry. "Off with her head!" she roared, and the cards regrouped for another charge!

Suddenly, Alice woke up and found herself still under the shady tree. "Why, it was all a dream. Thank goodness. I've had quite enough of Wonderland for now."

شعر دیرم شده

دیرم شده دیرم شده نمیدونم چکار کنم
دیرم شده نمیتونم سلام کنم نمیتونم بای بای کنم
دیرم شده دیرم شده
اصلاح پشمای گوشام وقت مو خیلی گرفت کاشکی میشد پرواز کنم
دیرم شده دیرم شده ای آدمهای پرچونه
باورکنین دلم میخواد بایستم و حرف بزنم
اما فقط ۶ دقیقه ۷ دقیقه حداکثر ۸ دقیقه
فرصت دارم کلاه فروش را ببینم
کلاه فروش دیوونه دیرم شده دیرم شده
میرم آلیس را ببینم
آلیس تو قصر خودشه

دیرم شده دیرم شده نمیدونم چیکار کنم
دیرم شده نمیتونم سلام کنم نمیتونم بای بای کنم
اصلاح پشمای گوشام وقت منو خیلی گرفت
دیرم شده کاشکی میشد پرواز کنم دیرم شده
اگر که جرات بکنم دیرتر برم خیلی خویه
سلام سلام خدا حافظ وقت ندارم شده ام عاجز
دیرم شده دیرم شده نمیدونم چیکار کنم
دیرم شده دیرم شده

اولین سری ماجراهای تن تن و میلو

بنام اسب شاخدار

ضمیمه قصه گو

۲۵ - تام کوچولو

۲۶ - مری پاپینز

۲۷ - پلنگ صورتی

۲۸ - مترسک (جادوگر شهر آرز)

منتشر شد





قصه گوی
از انتشارات بیتا
GHESSEHGOO
From Bitā's publication

۲۱

داستانهای دیدنی، خواندنی و شنیدنی از نویسندگان بزرگ جهان

۱ - علاءالدین و چراغ جادو ۲ - غول خودخواه ۳ - جک و لوبیای سحرآمیز
۴ - سندرلا ۵ - هنسل و گریل ۶ - گریه چکمه‌پوش ۷ - نخودی ۸ - زیبای خفته
۹ - سفید برفی ۱۰ - کشتی نوح ۱۱ - پینوکیو ۱۲ - پیترو و گرگ ۱۳ - بچه
اردک زشت ۱۴ - شل قرمزی ۱۵ - جانی ابل سید ۱۶ - داستانهای هانس
کریستین اندرسن ۱۷ - راپونزل ۱۸ - فندق‌شکن ۱۹ - علی بابا و چهل دره
بغداد ۲۰ - کوتوله و کفشدوز ۲۱ - آلیس در سرزمین عجایب ۲۲ - یوسف و
زلیخا ۲۳ - زشت و زیبا ۲۴ - رامپل استیل اسکین ۲۵ - تام‌تام ۲۶ - مری
پایینز ۲۷ - پلنگ صورتی ۲۸ - جادوگر شهر آرزو ۲۹ - هاید ۳۰ - دامبو ۳۱ -
داستانی از جنگل ۳۲ - ماهی سیاه کوجولو ۳۳ - سرباز حلبی ۳۴ - ازهای
خونگی و پیت ۳۵ - خراآواره‌خوان ۳۶ - رابین‌هود ۳۷ - بچه آهو (بام‌بی)
۳۸ - دنیای کوچک ۳۹ - نجات‌دهندگان ۴۰ - پلنگ و خرس کوجولو ۴۱ - نه‌نه
غاز (مادرگوس) ۴۲ - شاکرد جادوگر ۴۳ - نان زنجفیلی ۴۴ - ارتش
قورباغه‌ها ۴۵ - آه (از صد بهرنگی) ۴۶ - اسب سیاه ۴۷ - افسانه محبت
(از صد بهرنگی) ۴۸ - سربال سندیاد

مرکز پخش: انتشارات بیتا خیابان ویلا بلاک ۵۲ تلفن ۸۳۲۵۶۶

BITA PUBLICATIONS: 52 VILLA AVE. TEL. 832566 - 8